

نامه‌ی یک دختر جنگجوی کرد از کوبانی به مادرش

ترجمه: دکتر کامران امین آوه



یک دختر جنگجو در کوبانی قبل از مرگ خود در نامه‌ای که برای مادرش نوشته، از آخرین روزهای زندگی‌اش سخن می‌گوید. نارین، این دختر جنگجو در نامه‌اش مینویسد که

چقدر به یاد مادرش است و آرزوی دیدن او را پس از جنگ دارد، اما متأسفانه مرگ امکان دیدار مادر را به او نداد و او فقط یک نامه برای مادرش به یادگار گذاشت. در این نامه نارین بغیر از یادکردن از مادرش به رفقایش پرداخته، می‌گوید: "مادر جان، رفیقم آزاد بمناسبت تولدم ترانه‌ای به من تقدیم کرده است." این هم مشروح نامه نارین به مادرش:

نامه‌ای از قلعه کوبانی

"دایه گیان" (۱) من خوبم. دیروز بمناسبت روز تولدم جشن کوچکی گرفتیم، فکر میکنم ۱۹ ساله شدم. رفیقم "آزاد" ترانه خوبی را که در رابطه با مادر بود به من تقدیم کرد. آزاد صدای خوبی دارد و زمانی که آواز میخواند اشک در چشمانش حلقه زده بود، چون او هم مثل من به یاد مادرش بود که یک سالی است او را ندیده است. دیروز یکی از رفقایمان را که زخمی شده بود روانه بیمارستان کردیم، به او دو گلوله اصابت کرده بود، اما او نمیدانست که دو گلوله به او

خورده، چرا که مدام دستش را به سوی سینه اش میبرد که جای گلوله اول بود... توانستیم او را معالجه بکنیم و من یک لیتر خون خودم را به او دادم.

دایه گیان حالا ما در شرق کوبانی هستیم، فقط چند صد متری از آنها [تروریستهای "دولت اسلامی"] دوریم و کلاه های سیاهشان را میبینیم و بیشتر اوقات به ارتباطات تلفنی آنها دسترسی پیدا میکنیم، اما هیچگاه نمی فهمیم چي میگویند، چرا که به زبان دیگری سخن میگویند اما بخوبی متوجه هستیم که از ما خیلی میترسند.

گروه ما از ۹ جنگجو تشکیل شده است. اسم کوچکترین ما "رهشویه" است و اهل عفرین میباشد. او قبلا در "تل ابیض" جنگیده و حالا نزد ما آمده است. بغیر از او "آلان" رفیقم هم از قامیشلو آمده. او قبلا در "سهری کانی" بوده است. او هم نمیداند چند ساله است و میگوید: احتمالا ۲۰ سال داشته باشم. در بدنش جای چندین زخم چاقو دیده میشود. میخندد و میگوید این چاقوها را بخاطر "ذهوین" که دختر همسایه اش بوده، خورده است. اسم بزرگترینمان "درسیم" است و از قندیل آمده است. همسر او در دیاربکر شهید شده و دختری به اسم "هلن" برای او بجا گذاشته است. او اسم دخترش را که تا حالا موفق به دیدنش نشده است روی دستش تاتو کرده است.

دایه گیان، حالا ما در خانه ای مستقر هستیم که روبروی دروازه کوبانی است. هیچ اطلاعی در رابطه با صاحب خانه نداریم. عکس مرد سن و سال داری با پسر جوانی که احتمالا شهید شده است به دیوار اتاق زده شده است، همچنین روی این دیوار عکسهای قاضی محمد و ملا مصطفی و نقشه قدیم عثمانی دیده میشود، قدمت این نقشه به چند سده قبل برمیگردد و نام کردستان در آن دیده میشود.

دایه گیان، خیلی وقته که قهوه نخورده ایم و برامون معلوم شده که زندگی بدون قهوه هم زیبا و خوشایند است، اما هیچ قهوه ای به خوشمزگی قهوه ای نیست که به دست تو درست میشود. ما اینجا هستیم تا از شهری آرام دفاع کنیم که هیچگاه به کسی آزار نرسانده و گهواره زخمیان و برادرهای آواره شده سوریمان بوده است. ما از شهری دفاع میکنیم که ده ها مسجد

دارد و ما حافظ آنها و دیگر مکانهای مقدس آن در مقابل راهزنیهای درنده هستیم.

دایه گیان، اگر این جنگ کثیف تمام شود پیش تو خواهم آمد. رفیقم "درسیم" هم قول داده است بهت سر بزند و از آنجا برای دیدن دخترش "هلن" به دیاربکر برود. ما همه به یاد مادرانمان هستیم اما جنگ عاطفه و احساس نمیشناسد. اگر برنگشتم مطمئن باش دایه گیان، مرتب خواب لحظه ای را میبینم که باری دیگر چشمم به تو می افتد. پنداری بخت یاورم نباشد.

مطمئنم روزی از روزها، از این خانه که آخرین روزهای زندگی ام را در آن گذرانده ام و بوی من مدتها در آنجا باقی خواهد ماند، دیدار خواهی کرد. این خانه روبروی دروازه کوبانی در شرق این شهر است و قسمتی از آن در اثر اصابت گلوله ها فرو ریخته است. یک در آهنی سبزرنگ دارد و از چندین طرف دیوارهایش سوراخ سوراخ شده است، روی یکی از سه پنجره، آنکه مشرف به شرق است، اسم من با قلم سرخی نوشته شده است. من پشت این پنجره ایستاده ام و آخرین لحظات زندگیم را میشمارم.

دایه گیان پشت این پنجره "آزاد" آوازی را با صدای بسیار خوب خواند. اسم آوازش "لی دایه من بیریا تا کر" (۲) بود.

دایه گیان دلم برات تنگ شده.

دخترت نارین

۱. مادر جان

۲. مادر جان دلم برات تنگ شده!

منبع کردی:

http://pukmedia.com/KS_Direje.aspx?Jimare=36609